



۱

# در جستجوی زمان از دست رفته

طرف خانه سوان

مارسل پروست  
ترجمه‌ی  
مهدی سجایی



۲

# در جستجوی زمان از دست رفته

در سایه دوشیزگان شکوفا

مارسل پروست  
ترجمه‌ی  
مهدی سجایی



۳

# در جستجوی زمان از دست رفته

طرف گرمانت

مارسل پروست  
ترجمه‌ی  
مهدی سجایی



۴

# در جستجوی زمان از دست رفته

سدوم و عموره

مارسل پروست  
ترجمه‌ی  
مهدی سجایی



۵

# در جستجوی زمان از دست رفته

اسیر

مارسل پروست  
ترجمه‌ی  
مهدی سجایی



۶

# در جستجوی زمان از دست رفته

گریخته

مارسل پروست  
ترجمه‌ی  
مهدی سجایی



۷

# در جستجوی زمان از دست رفته

زمان بازیافته

مارسل پروست  
ترجمه‌ی  
مهدی سجایی

مارسل پروست  
در جستجوی زمان از دست رفته

کتاب دوم

# در سایهٔ دوشیزگان شکوفا

ترجمه‌ی مهدی سحانی





می‌گرفت، برای خود بسازد و در آن، خود را آدم دیگری می‌نمود از آنجا که زندگی دومی را، با همسرش، در میان مردمان تازه‌ای آغار می‌کرد (همچنان تنها به رفت و آمد با دوستان خودش ادامه می‌داد که نمی‌خواست اودت را بر ایشان تحمیل کند مگر این که به میل خود خواسته باشد تا او آشنا شود)، می‌شد فهمید که برای سحش جایگاه آن مردمان، و در نتیجه لذت خودستایانه‌ای که می‌توانست از پذیرفتن آنان حس کند، به‌عنوان مسای مقایسه به برحسته‌ترین کسانی را که محیط زندگی او را در پیش از اردوآتش می‌ساختند، بلکه آشنایان پیشین اودت را به کار گرفته باشد، اما، حتی وقتی می‌دانستی که دلش می‌خواهد تا کارمندی نابرارنده، ربانی هرره که مجلس‌های رقص و رازتجابه‌ها را می‌آراید دوستی کند، باز در شگفت می‌شدی از این که چون او آدمی، که در گذشته و حتی هور امروز، دعوتی از تو یک‌هام<sup>۱</sup> یا کاح ناکینگهام را تا طرافت از دیگران پنهان می‌داشت، به صدای بلند به گوش همه برساند که رن فلان معاون اداره از حاتم سوان دیدن کرده است شاید کسی نگوید این از آنجا می‌آید که بی‌پیرایگی آن سوان برارنده چیری حر شکل ظریف‌تری از خودستایی بود، و دوست گذشته‌های پدر و مادر من توانسته بود مانند برخی کلیمیان، حالت‌هایی را که مردمان قومش یکی پس از دیگری پشت سر گذاشته بودند از ساده‌لوحانه‌ترین نوع اسوبی و سحیف‌ترین گونهٔ سفلی گرفته تا ظریف‌ترین نوع ادب، بونه به بونه از خود نشان دهد اما دلیل اصلی، که آن را دربارهٔ همهٔ بشریت بیر می‌توان گفت، این است که خوبی‌های ما به خودی خود چیری آزاد و سیال نیستند که ما همواره در اختیار داشته باشیم، بلکه رفته‌رفته در دهس ما چنان پیوندی تا کارهایی می‌یابد که هنگام انحامشان کارست آن خوبیها را وطیفهٔ خود کرده‌ایم، که اگر فعالیتی از گونه‌ای دیگر بر ایمان پیش آید عافلگیرمان می‌کند و حتی به فکرمان هم نمی‌رسد که شاید انحامش کاربرد همان خوبیها را ایجاب کند آن‌گونه که سوان به آشنایی‌های تازه‌اش پایسد بود و تا عروور از آنها سخن می‌گفت به هرمدان بررگی

هنگامی که قرار شد برای نخستین بار آقای دوورپوا را به شام دعوت کنیم، در پاسخ تأسف مادرم از این که دیگر هیچ رفت و آمدی تا سوان نداشت، و این که پروفیسور کوتار در سفر بود، چون بی‌شک هر دوشان برای سفیر سابق حال می‌بودند، پدرم گفت که حضور مهمان برحسته و دانشمند سرشاسی چون کوتار در مهمانی شام هیچگاه نمی‌تواند بیجا باشد، اما سوان تا خودنمایی‌اش، تا شیوهٔ حارردنش دربارهٔ حرئی‌ترین آشنایی‌هایی که دارد، آدم متظاهر پیش پا افتاده‌ای است که مارکی دوورپوا بدون شک او را، به گفتهٔ خودش، «مستهجن» می‌یابد اما این پاسخ پدرم به توصیحی بیار دارد، چه شاید برخی‌ها به یاد بیاورند که کوتار آدمی بسیار معمولی بود و سوان، در رمیهٔ مناسبات اشرافی، فروتنی و ملاحظه را به عایت طرافت می‌رسانید ولی، تا آنجا که دربارهٔ این یکی می‌توان گفت، چیس پیش آمد که دوست گذشته‌های پدر و مادر من، به شخصیت «پسر سوان» و سوان ناشگاه سوارکاران، شخصیت تازه‌ای را هم (که نمی‌بایست آحرین باشد) افزوده بود شخصیت شوهر اودت او شمم و خواست و مهارتی را که همواره داشته بود تا حاه‌طللی‌های سادهٔ این رن همخوان کرده، توانسته بود موقعیت تازه‌ای، بسیار فروتر از موقعیت گذشته، و مناسب، تا ربی که همراه تا او در آن قرار

فروتس یا گشاده‌دستی می‌مانست که اگر در آحرهای زندگی به آشپزی یا ناعامی بپردازد، در برابر ستایش‌هایی که از حوراها یا گل‌کاری‌هایشان نشود رضایتی ساده‌لوحانه از خود نشان می‌دهد و تاب انتقادی را ندارد که اگر درباره‌ی شاهکارهای هرشان باشد به آسانی می‌پذیرد، یا این که، یکی از تالوهایشان را رایگان می‌دهد اما اگر در ناری دومینو چهل سو نارد روترش می‌کند

اما پروفوسور کوتار، بسیار بعدها، او را درارمانی سرد «حام»، در کوشک راسپلیر، حواهم دید ایک، همین س که پیش از هرچیز این نکته را درباره‌اش نگویم دگرگونی سوان در نهایت می‌توانست شگفت‌انگیز باشد، چرا که دیگر انعام یافته بود و من، هنگامی که پدر ژیلبرت را در شانزده‌لیره می‌دیدم به آن گمان نمی‌بردم، وانگهی چون او با من حرف نمی‌زد نمی‌توانست در برابر من از مساسات سیاسی‌اش دم نبرد (درست است که اگر چنین می‌کرد، شاید من درحالی که به خودستایی‌اش پی نمی‌بردم، چون تصویری که دیررمانی از کسی داریم، چشم و گوش ما را می‌بندد مادر من سه سال آرگار سرحانی را که یکی از برادرزاده‌هایش به لب می‌مالید نمی‌دید انگار که به حالتی ندیدی در مایعی حل شده باشد، تا این که روری، نحشی اصافی از آن، یا شاید دلیل دیگری، آن چیزی را پدید آورد که اشاع نامیده می‌شود، همه سرحان نادیده متلور شد، و مادرم در برابر این ندکاری رنگی ناگهانی به ریان آمد و به رسم مردمان کومره آن را شرم‌آور خواند، و کمابیش با آن رن قطع رابطه کرد) اما درباره‌ی کوتار، برعکس، از آن دوره‌ای که او را در آعار رفت و آمد سوان به خانه وردورن‌ها دیدیم رمان درازی گذشته بود، و می‌دانیم که مرلت و مقام رسمی ناگذشت رمان فراهم می‌آید دوم این که، می‌شود آدم بیسواد باشد، شوحی‌های احمقانه نکند، اما مهارت ویژه‌ای داشته باشد که هیچ فرهنگ عمومی نتواند حای آن را بگیرد، مثلاً سردار بررگ یا پرشک بررگی باشد نه راستی هم، همکاران کوتار او را فقط پرشک ناشناسی که ناگذشت رمان در همه اروپا شهرت یافته باشد

نمی‌دانستند هوشمندترین پرشکان حوان - دستکم برای چندسالی، چون مُد به همین دلیل که راده بیار به دگرگونی است دگرگون می‌شود - می‌گفتند که اگر روری بیمار شوید کوتار تنها استادی است که خود را به دستش می‌سپارد بدون شک همیشی با برحی پیشکسوتان فرهیخته‌تر، هر دوست‌تر را که می‌شد با ایشان درباره بیچه و واگر بحث کرد دوستتر می‌داشتند در شهایی که در خانه حانم کوتار موسیقی نواخته می‌شد، در مهمانی‌هایی که او همکاران و شاگردان شوهرش را با این امید دعوت می‌کرد که او روری سرپرست دانشکده پرشکی شود، کوتار حوش‌تر بود که به حای گوش دادن در تالارکناری ورق‌ناری کند اما تیری، ژرفا و دقت دید و تشخیصش ربارد بود سوم درباره مجموع رفتارهایی که از پروفوسور کوتار به چشم آدمی چون پدر من می‌آمد این نکته را نگویم که سرشتی که ما در نیمه دوم زندگی از خود نشان می‌دهیم همیشه (حتی اگر هم اعلب چنین باشد) همان سرشت نحستین ما بیست که بالیده یا سستی گرفته، حادثر شده یا به برمی‌گراییده باشد، بلکه گاهی برعکس می‌شود، نه معنی واقعی چون حامه‌ای که پشت و رو شود گذشته از خانه وردورن‌ها، که شیفته او بودند، حالت دودل کوتار، کمرویی و حوشرفتاری بیش از اندازه‌اش در حوانی همواره مایه ریشحد او می‌شد کدام دوست دلسوری به او توصیه کرد حالتی یحین به خود بگیرد؟ اهمیت مقامش داشتن چنین حالتی را برایش آسان‌تر می‌کرد در همه‌جا، حر در خانه وردورن‌ها که به گونه‌ای عریری دوباره خودش می‌شد، حالتی سرد، تا آنجا که می‌شد حموش، و اگر ناید چیزی می‌گفت بی چون و چرا، به خود می‌گرفت، و گفتن چیزهای ناحوشاید را هم فراموش نمی‌کرد این رفتار تاره را توانست در برابر مشتریانی آرمایش کند که چون هور با آن آشنا بودند، نمی‌توانستند مقایسه‌ای نکند و در شگفت می‌شدند اگر به آنان گفته می‌شد که او سرشت نحشی نداشت به ویژه می‌کوشید خود را بی‌اعتنا نشان دهد، و در نحش بیمارستانی‌اش، وقتی یکی از آن لیچارهایی را می‌گفت که همه، از رئیس نحش گرفته تا